

موضوع: نقد و بررسی کتاب نهاية الحكمة

استاد: حضرت آیت الله سیّدان

مورخ: ۱۳۹۹/۱۰/۱۵

جلسه: بیست و هشتم



بسم الله الرحمن الرحيم

وهذا الذي تقرر من استحالة تكرار الوجود لشيء مع تخلل العدم هو المراد بقولهم إن إعادة المعدوم بعينه ممتنع وقد عد الشيخ امتناع إعادة المعدوم بعينه ضروريا. وقد أقاموا على ذلك حججا هي تنبيهات بناء على ضرورة المسألة^۱.

❖ مقدمه:

فصل پنجم در این باره بود که در وجود تکرری نیست. مسائلی در این زمینه بیان شد که یکی از آن ها این مسئله بود که چه عدم زمانی متخلل بشود و چه نشود، تکرر در وجود امکان ندارد.

بعد می فرمایند که ممتنع بودن اعاده معدوم هم از همین باب است. یعنی شیئی که تشخص و وجود پیدا کرده است، امکان ندارد که موجود بشود، سپس معدوم بشود و مجدد همان شیئی بعینه موجود بشود.

اما به این سخن رسیدیم که جناب ابن سینا می فرمایند: امتناع اعاده معدوم از ضروریات است، لذا آنچه در ادامه در تشریح مطلب ذکر می کنند، با عنوان تنبیه آورده اند؛ زیرا گاهی افراد با اینکه مطلبی ضروری است اما غافل هستند و برای رفع غفلت نیاز به تذکر و تنبیه دادن است.

۱. نهاية الحكمة ص ۲۴ الفصل الخامس في أنه لا تكرر في الوجود.

❖ تنبیهات استحاله اعاده معدوم بعینه - تنبیه اول :

منها أنه لو جاز للموجود في زمان أن ينعدم زماناً ثم يوجد بعينه في زمان آخر لزم تخلل العدم بين الشيء و نفسه وهو محال لاستلزامه وجود الشيء في زمانين بينهما عدم متخلل.^۲

تنبیه اول: اگر جایز باشد که شیء موجود در یک زمان، معدوم گردد و آنگاه پس از گذشت زمانی همان شیء در زمان دیگری به وجود آید، لازم می آید که عدم میان شیء و خودش متخلل (فاصله انداخته باشد) شده باشد؛ زیرا فرض این است که شیء دوم عین شیء اول است. و بدیهی است که فاصله شدن عدم میان شیء، محال است.

این که شیئی در دو زمانی که وسطشان عدم است، قرار گرفته باشد، یعنی این که یک شیء، در عین حال که یک شیئی است، دو شیء باشد، زیرا با لحاظ واسطه‌ی عدم دو تا است، یکی قبل از عدم و یکی بعد از عدم، و به لحاظ اینکه وجود بعد از عدم، عین وجود قبل از عدم است، یک چیز است. لذا یک چیز در عین آنکه یکی است، نمی تواند دو چیز باشد و بالعکس.

❖ تنبیهات استحاله اعاده معدوم بعینه - تنبیه دوم:

ومنها أنه لو جاز إعادة الشيء بعينه بعد انعدامه جاز إيجاد ما يماثله من جميع الوجوه ابتداءً وهو محال أما الملازمة فلأن الشيء المعاد بعينه وما يماثله من جميع الوجوه مثلاً وحكم الأمثال فيما يجوز و فيما لايجوز واحد فلو جاز إيجاد بعينه ثانياً بنحو الإعادة جاز إيجاد مثله ابتداءً وأما استحالة اللازم فلاستلزام اجتماع المثليين في الوجود عدم التميز بينهما و هما اثنان متميزان.^۳

تنبیه دوم: اگر اعاده شیئی معدوم جایز باشد، باید وجود ممال آن شیئی در همان زمان هم ممکن باشد. اگر جایز باشد یک شیء پس از معدوم شدن، بعینه اعاده شود، ایجاد ابتدائی (قبل از معدوم شدن) چیزی که از هر جهت مثل آن است هم باید جایز باشد، درحالیکه ایجاد ابتدائی چیزی که از هر جهت مثل آن است، محال است، پس اعاده معدوم بعینه نیز محال است.

۲. نهاية الحكمة ص ۲۴ الفصل الخامس في أنه لا تكرر في الوجود.

۳. نهاية الحكمة ص ۲۴ الفصل الخامس في أنه لا تكرر في الوجود.

توضیح: وقتی اعاده عین یک شیء پس از معدوم شدن جایز باشد، ایجاد مثل آن در همان زمان، یعنی قبل از معدوم شدنش به طریق اولی باید جایز باشد، زیرا ملازمه میان جواز اعاده معدوم و جواز ایجاد ابتدائی مماثل شیء بخاطر آن است که شیء که پس از معدوم شدن اعاده می شود و شیء که از هر جهت مماثل آن می باشد، کاملاً مثل هم هستند، یعنی شیئی مُعاد بعینه همان شیئی قبل از اعدام می باشد و شیء مماثل هم بعینه مثل همان شیء قبل از اعدام می باشد، پس این دو مثل هم هستند، پس حکمشان هم باید یکسان باشد.

به دیگر سخن، مُعادِ «الف» و مماثل «الف» مثل هم هستند، و حکم أمثال (مثل ها) در آنچه که جایز است و آنچه که ممتنع است، یکسان می باشد؛ یعنی حکم هر شیئی حکم مماثل آن نیز هست، زیرا آنچه موجب امتیاز دو شیء مماثل از هم می شود، به ذات و ماهیت آنها مربوط نیست، بلکه صرفاً یک امر عرضی می باشد، پس دو یا چند موجودِ مماثل در ماهیت متحداند و در اعراض اختلاف دارند، حال اگر این ماهیت در یک مورد به حکمی محکوم شود و در مورد دیگر این حکم از آن سلب گردد، اجتماع نقیضین لازم می آید؛ زیرا یک حکم بر یک ماهیت اثبات شده و از همان ماهیت سلب شده است، و چون اجتماع نقیضین محال است، در فرض مذکور همه موارد آن ماهیت همان حکم را خواهند داشت و این حکم از هیچ یک از موارد آن سلب نمی شود، پس وقتی مُعادِ «الف» و مماثل «الف» مثلین باشند، حکمشان هم یکی است، و نمی شود یکی محال باشد و دیگری جایز؛ یعنی نمی شود وجودِ مماثل از تمام جهات برای «الف» محال باشد اما اعاده «الف» که معدوم شده است، جایز باشد. پس اگر ایجاد دوباره شیء به نحو اعاده جایز باشد، ایجاد ابتدائی مماثل آن نیز جایز خواهد بود.

حاصل آنکه اگر ایجاد مُعادِ «الف» جایز باشد، ایجاد مماثل «الف» نیز جایز خواهد بود، چون مُعادِ «الف» و مماثل «الف» مثل هم هستند و حکم امثال یکی است.

اما ایجادِ مماثل «الف» محال است پس ایجاد مُعادِ «الف» هم محال است. اما علت محال بودنِ ایجادِ مماثل بعینه «الف» همان طور که گذشت این است که مستلزم اجتماع نقیضین است؛ چراکه دو شیء مماثل هم باید از یکدیگر تمایز داشته باشند، چون دو چیزند و هم باید از یکدیگر تمایز نداشته باشند، چون از هر جهت مثل هم هستند.

❖ تنبیهات استحاله اعاده معدوم بعینه - تنبیه سوم:

ومنها أن إعادة المعدوم بعينه توجب كون المعاد هو المبتدأ لأن فرض العينية يوجب كون المعاد هو المبتدأ ذاتاً و في جميع الخصوصيات المشخصة حتى الزمان فيعود المعاد مبتدأ وحيثية الإعادة عين حيثية الابتداء.^٤

تنبیه سوم: اگر معدوم، خودش اعاده گردد، پس مُعاد همان مُبتدأ خواهد بود؛ زیرا فرض عینیت در مُعاد یعنی تمام خصوصیات حتّی در زمان عین مبتدأ باشد، در نتیجه مُعاد همان مبتدأ و حیثیتِ اعاده همان حیثیتِ ابتدا خواهد بود. درحالیکه حیثیتِ اعاده غیر از حیثیتِ ابتدا می‌باشد، و دو حیثیتِ مُتقابل برای شیء واحد امکان ندارد.

❖ تنبیهات استحاله اعاده معدوم بعینه - تنبیه چهارم:

ومنها أنه لو جازت الإعادة لم يكن عدد العود بالغا حداً معيناً يقف عليه إذ لا فرق بين العودة الأولى والثانية والثالثة وهكذا إلى ما لا نهاية له كما لم يكن فرق بين المعاد والمبتدأ وتعين العدد من لوازم وجود الشيء المتشخص.^٥

تنبیه چهارم: اگر اعاده معدوم جایز باشد، اعاده، حدّ یقف نخواهد داشت، یعنی عددِ عود به حدّ معینی که در آن بایستد، نمی‌رسد؛ زیرا همه‌ی عودها عین یکدیگرند، و از طرفی وقتی عین یکدیگر باشند هیچ کدام بر دیگری ترجیحی ندارد پس تا بی نهایت این اعاده می‌تواند ادامه داشته باشد؛ زیرا اگر روی هر کدام از مُعادها توقف کند ترجیح بلا مرجح رُخ می‌دهد؛ زیرا مثلاً اگر تا ده بار اعاده شد، چرا برای بار یازدهم اعاده نشود؟ وقتی همه عین هم هستند! پس همه عودها عین یکدیگرند همانگونه که معاد با مبتدأ فرقی نداشت، بنابراین وقتی به مُعاد «الف» می‌رسیم نمی‌توانیم بگوییم این معادِ چندم است. زیرا هیچ امتیازی بین آنها وجود ندارد، از طرف دیگر می‌دانیم که یک شیء تا از هر جهت تشخص نداشته باشد، نمی‌تواند موجود شود، و از جمله وجوه تشخص شیء، عدد آن است.

٤. نهاية الحكمة ص ٢٤ الفصل الخامس في أنه لا تكرر في الوجود.

٥. نهاية الحكمة ص ٢٤ الفصل الخامس في أنه لا تكرر في الوجود.

پس شیء تا از جهت عدد تعیین نداشته باشد، تحقق پیدا نمی‌کند و تعیین عدد، از لوازم وجود شیء است، در نتیجه اعاده معدوم محال است؛ زیرا اگر معدوم اعاده شود، تعیین عددی نخواهد داشت.

❖ احتجاج متکلمان بر جواز اعاده معدوم و بررسی آن:

وذهب جمع من المتکلمین نظرا إلى أن المعاد الذی نطقت به الشرائع الحققة إعادة للمعدوم إلى جواز الإعادة واستدلوا علیه بأنه لو امتنعت إعادة المعدوم بعینه لکان ذلك إما لمهیتة أو لأمر لازم لمهیتة ولو کان كذلك لم یوجد ابتداء أو لأمر مفارق فیزول الامتناع بزواله. و رد بأن الامتناع لأمر لازم لوجوده لا لمهیتة وأما ما نطقت به الشرائع الحققة فالحشر والمعاد انتقال من نشأة إلى نشأة أخرى و لیس ایجاد بعد الإعدام.^۶

متکلمین بر دو دسته هستند، جمعی می‌گویند که اعاده معدوم محال است و جمعی از ایشان می‌گویند که اعاده معدوم محال نیست و دو دلیل آورده‌اند یک دلیل نقلی، و یک دلیل عقلی. اما دلیل نقلی ایشان این است که شرع گفته است که معاد هست و در معاد اعاده معدوم صورت می‌گیرد و شرع مقدس به چیز محال حکم نمی‌کند، پس اعاده معدوم محال نیست. و اما دلیل عقلی ایشان این است که محال بودن اعاده معدوم یا به خاطر ماهیت شیء و لوازم ماهیت شیء است که در این صورت از اول هم نباید ایجادش ممکن می‌بود، و یا به خاطر یک امر مفارق و جدا از ماهیت آن شیء است که در این صورت هم فاعل قادر می‌تواند آن امر مفارق را برطرف کند و اعاده‌اش کند. پس بنابراین دلیلی بر استحاله اعاده معدوم بعینه وجود ندارد.

مرحوم علامه این حرف را رد می‌کنند به این که سبب امتناع اعاده معدوم چیزی است که لازمه وجود معاد است نه لازمه ماهیت آن و معادی که در ادیان الهی بیان شده است درحقیقت عبارت است از انتقال از یک نشئه به نشئه دیگر، نه اعاده معدوم و ایجاد دوباره اشیای نابود شده.

۶. نهاية الحکمة ص ۲۵ الفصل الخامس فی أنه لا تکرر فی الوجود.

❖ بررسی و نقد سخن مرحوم علامه طباطبایی:

این سخن علامه طباطبایی که در جواب متکلمان فرمودند که شریعت نگفته است معاد اعاده معدوم است بلکه گفته است که معاد اعاده اجزای متفرقه و انتقال از یک نشئه به نشئه دیگر است، کامل نیست و نیاز به توضیح دارد.

زیرا در شریعت از معاد دو نوع تعبیر شده است، یک همان اعاده اجزای متفرقه و دو این که تصریح شده

است به اعاده معدوم به تمام معنای کلمه و سپس ایجاد آن معدوم.

به عنوان مثال حضرت امیر در خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحَدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا بِلَا وَقْتٍ وَلَا مَكَانٍ وَلَا حِينٍ وَلَا زَمَانٍ عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَالْأَوْقَاتُ وَزَالَتِ السُّنُونُ وَالسَّاعَاتُ فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ^۷

یعنی خداوند موجودات را حقیقتاً معدوم خارجی می‌کند، نه این که معاد اعاده اجزای متفرقه یا انتقال از یک نشئه به نشئه دیگری باشد.

اما نکته‌ای که باید توجه داشت و در توضیح المراد و کشف المراد هم بیان شده است، این است که بله اعاده معدوم بعینه محال است اما به شرط آن که به تمام معنای کلمه معدوم شده باشد، ولی اگر مطلقاً معدوم نشده باشد، و در علم خداوند حاضر باشد، اعاده آن ایرادی ندارد. زیرا همانگونه که قبل از خلقتش خداوند به او علم داشت بعد از اعدامش نیز در علم خداوند حاضر است، بله مطلقاً در خارج معدوم شده است، اما نزد علم الهی حاضر است، همانگونه که قبل از خلقتش خداوند به آن علم دارد.

۷. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص: ۲۷۶

عبارت توضیح المراد:

أقول لا يُعقل العدم الصرف لشيء إذ لا أقل من كونه العلمى فى صقع الربوبية الذى لا عدم هناك. و لا يعقل له خارج حتى يتصور عدمٌ هنا، فلمعدوم فى العين مع بقاء كونه العلمى عند الله تعالى كما كان فى الازل لا امتناع فى إعادته، مع أنه تعالى مختار بذات وإن كان مجرداً بإبطال حده الماهوى و توفى كينونته إلى صقع الربوبية و يثبت ما يشاء بظهور كينونيته فى الأعيان بتحديد والإينشاء كما أنشأ أولاً.^٨

عدم صرف و مطلق معقول نیست زیرا علم خداوند که معدوم نیست و شیئی معدوم لا اقل در علم خداوند حاضر است و وجود خارجی هم برای او نیست. این شیء موجود خارجی، معدوم شده است مانند قبل ایجادش، اما در علم خداوند، همانگونه که قبل ایجادش خداوند به آن علم داشت، حاضر است. ظاهراً ایشان این سخن را از مرحوم علامه حلی گرفته‌اند.

جواب مرحوم علامه حلی به خواجه نصیر الدین طوسی:

شیخ طوسی می‌فرماید که معدوم اعاده نمی‌شود زیرا ممتنع است که به معدوم اشاره کنیم، چون اصلاً چیزی نیست که قابل اشاره باشد و وقتی هیچ چیزی نبود و نشد به آن اشاره کرد پس آن را اعاده هم نمی‌توان کرد. به بیان دیگر می‌فرماید اعاده معدوم جایز نیست؛ زیرا وقتی معدوم شد، قابل اشاره نیست، خب پس چه چیزی می‌خواهد اعاده شود؟!

علامه حلی دو جواب نقضی و حلی می‌دهند:

- ۱- جواب نقضی: ایشان می‌فرمایند اگر لازمه‌ی حکم به جواز اعاده معدوم، اشاره به آن معدوم است، پس وقتی قابل اشاره نیست چطور حکم به عدم جواز آن می‌کنید؟! این سخن شما نقض می‌شود به اینکه وقتی قابل اشاره نیست، حکم به عدم جواز هم جایز نیست.
- ۲- جواب حلی: بله معدوم وجود خارجی ندارد اما وجود ذهنی دارد. یعنی در علم خداوند موجود است. مانند قبل از ایجاد پس مطلقاً معدوم نشده است و قابل اعاده است.

۸. توضیح المراد، ص ۸۰۱، المبحث الثالث فى شبهات المنكرين للمعاد الجسماني و اجوبتها

❖ تعبیر استاد حضرت آیت الله سیدان:

البته بنده این جور تعبیر می‌کردم که با توجه به این که شیء معدوم، مطلقاً معدوم نیست و در علم خداوند حاضر است، آیا همان قدرتی که دفعه اول او را ایجاد کرده است، همان قدرت بعد از اعدام، کار اوّلش را می‌تواند انجام دهد یا نه؟
اگر بگویید خیر دلیلی ندارید.

زیرا اگر معدوم به معنای مطلق معدومیت و به معنای این که هیچ نوع اثری در هیچ ظرفی ندارد، باشد، بلکه صحیح است که اعاده معدوم محال است و هر چیزی که جدید به وجود بیاید یک چیز دیگری است، اما اگر معدوم خارجی و معلوم در علم حق تعالی باشد، اعاده آن مانعی ندارد.

❖ خلاصه:

به تنبیهات استحاله اعاده معدوم بعینه رسیدیم:

تنبیه اول: اگر جایز باشد که شیء موجود در یک زمان، معدوم گردد و آنگاه پس از گذشت زمانی همان شیء در زمان دیگری به وجود آید، لازم می‌آید که عدم میان شیء و خودش متخلخل شده باشد؛ زیرا فرض این است که شیء دوم عین شیء اول است. و بدیهی است که فاصله شدن عدم میان شیء، محال است.
تنبیه دوم: اگر اعاده شیء معدوم جایز باشد، باید وجودِ مماثل آن شیء در همان زمان هم ممکن باشد. درحالیکه ایجاد ابتدائی چیزی که از هر جهت مثل آن است، محال است، پس اعاده معدوم بعینه نیز محال است.

تنبیه سوم: اگر معدوم، خودش اعاده گردد، پس مُعاد همان مُبتدأ خواهد بود، درحالیکه حیثیت اعاده غیر از حیثیت ابتدا می‌باشد و دو حیثیت مُتقابل برای شیء واحد امکان ندارد.
تنبیه چهارم: اگر اعاده معدوم جایز باشد، اعاده، حدّ یقف نخواهد داشت، پس همه عودها عین یکدیگرند، بنابراین وقتی به مُعاد «الف» می‌رسیم نمی‌توانیم بگوییم این معادِ چندم است، در نتیجه اگر معدوم اعاده شود، تعین عددی نخواهد داشت.

متکلمین می‌گویند که اعاده معدوم محال نیست و دو دلیل آورده‌اند یک دلیل اینکه شرع گفته است مَعَاد هست و در مَعَاد اعاده معدوم صورت می‌گیرد و شرع مقدس به چیز محال حکم نمی‌کند، پس اعاده معدوم محال نیست.

و دلیل دوم این که محال بودنِ اعاده معدوم یا به خاطر ماهیت شیء و لوازم ماهیت شیء است، که در این صورت از اول هم نباید ایجادش ممکن می‌بود، و یا به خاطر یک امر مفارق و جدا از ماهیت آن شیء است که در این صورت هم فاعل قادر می‌تواند آن امر مفارق را برطرف کند و اعاده‌اش کند.

مرحوم علامه طباطبایی این حرف را رد می‌کنند به این که سبب امتناع اعاده معدوم چیزی است که لازمه وجود معاد است نه لازمه ماهیت آن و مَعَادی که در ادیان الهی بیان شده است درحقیقت عبارت است از انتقال از یک نشئه به نشئه دیگر، نه اعاده معدوم و ایجاد دوباره اشیای نابود شده، اما این سخن علامه طباطبایی، کامل نیست، زیرا در شریعت از مَعَاد دو تعبیر شده است، یک همان اعاده اجزای متفرقه و دو این که تصریح شده است به اعاده معدوم به تمام معنای کلمه و سپس ایجاد آن معدوم.

به عنوان مثال در خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا.** یعنی خداوند موجودات را حقیقتاً معدوم می‌کند، نه این که مَعَاد اعاده اجزای متفرقه یا انتقال از یک نشئه به نشئه دیگری باشد. البته بنده این جور تعبیر می‌کردم که با توجه به این که شیء معدوم، مطلقاً معدوم نیست و در علم خداوند حاضر است، آیا همان قدرتی که دفعه اول او را ایجاد کرده است، همان قدرت بعد از اعدام، کار اوّلش را می‌تواند انجام دهد یا نه؟ اگر بگویید خیر دلیلی ندارید.

🔗 کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولی عصر (عج)